

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شاپا: 1735-739X

دوره ۱۳، شماره ۲ (پیاپی ۶۸)، زمستان ۱۴۰۰

DOI: 10.29252/PIAJ.2022.224020.1139

صفحات: ۲۳۳-۲۵۸

خروج امریکا از افغانستان؛ بازتاب استراتژی بازموازنه

تاریخ دریافت: ۱۳/۰۷/۱۴۰۰

فاطمه سلیمانی پورلک*

تاریخ پذیرش: ۳۰/۱۰/۱۴۰۰

چکیده

خروج امریکا از افغانستان مؤلفه‌ای مهم از بازگشت و اشنگتن به استراتژی «بازموازنه» است، استراتژی که بر بسیج منابع در مناطق حیاتی جدید دلالت دارد. بازتوزیع قدرت در نظام بین‌الملل، امریکا را به بازتعریف منبع تهدید (از تروریسم به هم‌مونی‌گرایی قدرت‌ها) و کانون تهدید (عمدتاً از آسیای غربی به آسیای شرقی) واداشته است. صعود چین طی سه دهه گذشته به اصلی‌ترین چالش هم‌مونی امریکا در آسیا-پاسیفیک تبدیل شده است. افزون‌براین، روسیه به واسطه گسترش‌گرایی استراتژیک در اروپا و ایران به دلیل فعال‌گرایی منطقه‌ای و هسته‌ای در خاورمیانه نیز چالش‌های هم‌مونی امریکا محسوب می‌شوند. پرسش اصلی آن است که امریکا برپایه چه اهداف و دلایل استراتژیک به خروج از افغانستان مبادرت کرده است؟ فرضیه آن است که دلیل و هدف اصلی که امریکا را به خروج از افغانستان برانگیخته، مواجهه موقعیت هم‌مونی آن با افزایش نفوذ چین به عنوان بالاترین اولویت و سپس روسیه و درنهایت ایران است. هدف مقاله، آن است تا خروج امریکا از افغانستان را در چارچوب بازموازنه‌سازی تحلیل کند که مستلزم شناخت متغیرهای بین‌المللی و متضمن ارزیابی پیامدهای منطقه‌ای بازموازنه‌سازی از منظر امریکا است. روش تحقیق از نوع توصیفی، تحلیلی است و براساس رهیافت ساختاری و نظریه نورنالیسم تهاجمی، بازتاب سیاست بازموازنه امریکا در خروج از افغانستان تبیین می‌شود.

واژگان کلیدی: افغانستان؛ امریکا؛ ایران؛ بازموازنه؛ چین؛ روسیه؛ طالبان.

مقدمه

از نظر تاریخی یکی از مهمترین عوامل تحولات ساختاری بین‌المللی، تغییر توانمندی‌ها و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ بوده است. تمرکز روزافزون ایالات متحده بر آسیا در قالب استراتژی بازموازنه^۱ را می‌توان در زمره این تغییرات دانست. این سیاست اساساً معطوف به نقش‌آفرینی امریکا در نظم منطقه‌ای آسیا-پاسیفیک به عنوان کانون اصلی تهدیدها و فرصت‌ها است. بازموازنه از اواخر دهه ۹۰ تحت عنوان «تمرکز بر آسیا»^۲ در محافل نخبگی امریکا به ویژه از جانب نظریه‌پردازانی چون مرشایمر مطرح شده بود که صعود چین را مهمترین تهدید امنیتی امریکا می‌پنداشتند. با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر و تلقی تروریسم به عنوان منبع اصلی تهدیدات امنیتی و خاورمیانه به منزله منشأ اصلی تروریسم، رویکرد نخبگان فکری و ابزاری امریکا نیز تغییر جهت داد. اولین نشانه‌های این تحول استراتژیک در جنگ امریکا علیه افغانستان و عراق بازتاب یافت.

امریکا در افغانستان (و عراق)، جنگ را بُرد، رژیم هدف را سرنگون ساخت، القاعده را سرکوب کرد و تهدیدات تروریستی آن را فرونشاند، اما درگیر جنگ فرسایشی و تحلیل‌توان استراتژیک شد. این عوامل موجب احیای مناظرات درباره چیستی کانون‌های تهدید و بازتعریف اولویت‌بندی مناطق و کشورها در سیاست خارجی امریکا شدند. سمت‌وسوی این مناظرات براساس این باور که آینده جهان نه در خاورمیانه بلکه در آسیا رقم خواهد خورد، معطوف به «تمرکز بر آسیا» شد. این ره‌یافت در قالب بازموازنه‌سازی با هدف شکل‌دهی به آینده جهان از طریق نقش‌آفرینی مؤثر در نظم منطقه‌ای آسیا-پاسیفیک، در دولت او‌باما رسمیت یافت. مقدمات اجرای این استراتژی در دوران ترامپ از طریق جدال تجاری با چین و پیمان آبراهام میان اعراب و اسرائیل تمهید شد. در نهایت، ترجمان استراتژی بازموازنه به کارکرد جدید سیاست خارجی امریکا در خروج از افغانستان توسط بایدن نمود یافت.

تحلیل‌گران از دیدگاه‌های متفاوت، اقدام امریکا در افغانستان را مورد مطالعه قرار داده‌اند. مرور سابقه پژوهشی نشان می‌دهد که منابع مرتبط با موضوع به دو دسته قابل تفکیک هستند. دسته اول، منابعی که صرفاً بر بازموازنه به منزله استراتژی کلان امریکا تمرکز داشته و وا‌کاوی از بعد نظری را دنبال می‌کنند. در این مورد می‌توان به مقالات مرشایمر «صعود

1. Rebalance

2. Pivot to Asia

غیرمسالمت‌آمیز چین» (۲۰۰۶)، «موازنه از راه دور: استراتژی کلان ایالات متحده برتر» (۲۰۱۶) که با همکاری والت نگاشته و «دونالد ترامپ باید سیاست خارجی رئالیستی را بپذیرد» (۲۰۱۷) اشاره داشت. مرشایمر براساس نظریه نورئالیسم ته‌اجمی، تأکید را بر صعود چین و تمایلات هژمونیک‌گرایانه آن به عنوان نشانه تحول در ساختار بین‌المللی نهاده و ضرورت مقابله با این تهدید را برای آمریکا به منزله قدرت هژمونیک مستقر یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر می‌داند.

مقاله سوم، اشاراتی به روسیه و ایران و تمایلات هژمونیک‌گرایانه آنها در اروپا و خلیج فارس داشته، اما نیازی به موازنه‌سازی آمریکا در برابر آنها نمی‌بیند. مقاله دیگر مرشایمر «الزام شکست: ظهور و افول نظم بین‌المللی لیبرال» (۲۰۱۹) است که کانون تهدید هژمونیک در نظام بین‌الملل را بسط داده و روسیه را نیز به عنوان داعیه‌دار موقعیت هژمونیک در اروپا و اوراسیا رقیبی برای امریکای هژمون می‌شمارد. این مقالات از جهت شناخت مؤلفه‌ها و کارکرد نظام بین‌الملل هژمونیک و اثرگذاری آن بر سیاست خارجی کشورها مفید هستند.

دسته دوم، آثاری هستند که بررسی دلایل و پیامدهای سیاست آمریکا در خروج از افغانستان را مدنظر دارند. در این مورد می‌توان به مقالات جیمز دووینز «پیامدهای خروج زود هنگام آمریکا از افغانستان» (۲۰۱۹) و «باخت در جنگ» (۲۰۲۱) اشاره کرد. این مقالات به تبیین پیامدهای سیاست آمریکا برای این کشور و افغانستان می‌پردازند و به آثار آن بر نظم منطقه‌ای و بازیگران منطقه‌ای توجهی ندارند. مقالاتی دیگر به پیامدهای خروج آمریکا از افغانستان در حوزه پیرامونی چین و روسیه و همچنین ایران پرداخته‌اند. باور مشترک نویسندگان این مقالات آن است که تغییر استراتژی آمریکا به ناامنی در سرزمین‌های همجوار افغانستان در شرق، غرب و شمال غربی آن می‌انجامد.

مقالات «چالش‌های تجدیدقوای چین: عقب‌نشینی آمریکا از افغانستان» (۲۰۲۱) اثر هوگس لیندسی، «موضع ایران در قبال قدرت‌یابی طالبان در افغانستان» (۲۰۲۱) نوشته ری تکیه، و «آیا همه در جبهه شرقی آرام هستند؟ رابطه تکامل یافته ایران با افغانستان در حال گذار» (2021a)، «از بی‌اطمینانی تا استراتژی: پیامدهای خروج آمریکا از افغانستان برای همسایگان و بازیگران کلیدی» (2021b) اثر تی مور شاران و اندرو واتکینز از جمله این منابع هستند که عمدتاً به چالش‌های همسایگان افغانستان در دوره پساشغال می‌پردازند. آثاری از نویسندگان دیگری نیز در این دسته جای می‌گیرند که به گسترش نفوذ و نقش آفرینی چین، روسیه و ایران در افغانستان پس‌امریکا پرداخته‌اند. «آمادگی چین و روسیه

برای گام برداشتن بر روی شکاف افغانستان» (۲۰۲۱) اثر جیمز کینگ و دیگران، و «نه برنده، نه بازنده در افغانستان» (۲۰۲۱) اثر گابریل هونرادا و دانیال رنجبر در زمره این منابع هستند. موضوع این منابع که اساساً واکاوی فرصت‌های افغانستانِ پسااشغال برای همسایگان و بازیگران کلیدی است، در مقاله پیش رو چندان مدنظر نبوده است. دلیل آن به هدف مقاله که تبیین بازتاب سیاست بازموازنه در تخلیه افغانستان از دیدگاه امریکاست، بازمی‌گردد. افزون بر این، موضوع فرصت‌های منطقه‌ای ناشی از اقدام امریکا مجال دیگری را برای مطالعه می‌طلبد. بر این اساس، این نوشتار می‌تواند بخشی از یک پژوهش گسترده‌تر تلقی شود که درک بهتری از ابعاد اقدام امریکا در خروج از افغانستان به دست می‌دهد.

مسئله اصلی نوشتار پیش رو آن است که امریکا بر پایه چه اهداف و دلایل استراتژیک به خروج از افغانستان مبادرت کرده است؟ فرضیه آن است که دلیل و هدف اصلی امریکا در خروج از افغانستان، حفظ موقعیت هژمونیک خود در مواجهه با افزایش نفوذ چین به عنوان بالاترین اولویت و سپس روسیه و درنهایت ایران است. به عبارتی، افزایش نفوذ چین و در مراتب بعدی روسیه و ایران، متغیرهای تعیین‌کننده استراتژیک در اقدام امریکا برای تخلیه افغانستان می‌باشند. هدف مقاله، تبیین رابطه بین این متغیرهاست تا خروج امریکا از افغانستان را بر اساس سیاست بازموازنه تحلیل کند. نیل به این هدف، مستلزم شناخت متغیرهای بین‌المللی و متضمن ارزیابی پیامدهای منطقه‌ای بازموازنه‌سازی امریکا از منظر این کشور است. روش تحقیق از نوع توصیفی، تحلیلی بوده و بر اساس رهیافت ساختاری و نظریه نورئالیسم تهاجمی، بازتاب سیاست بازموازنه امریکا در خروج از افغانستان تبیین می‌شود.

نورئالیسم تهاجمی به مثابه چارچوبه تحلیلی

بازموازنه در اصل بر چرخش تدریجی سیاست خارجی امریکا و تمرکز آن از غرب به شرق آسیا دلالت دارد و در چارچوب رهیافت رئالیستی تبیین می‌گردد. نورئالیسم تهاجمی که با نام جان مرشایمر گره خورده، به روشنی توضیح‌دهنده این مفهوم و سیاست مبتنی بر آن است. مرشایمر ضمن باورمندی به اصول و مفروضات بنیادین رئالیسم در روابط بین‌الملل مانند بازیگری

۱. رها کردن غرب آسیا از سوی آمریکا ادعایی سرشار از تردید است که مجال و مقال دیگری را می‌طلبد.

انحصاری دولت، ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل به معنای فقدان قدرت مرکزی، امنیت جویی، خودیاری و قدرت‌طلبی دولت‌ها و بازی با حاصل جمع صفر (Waltz, 1979: 105-10)، منطق جدیدی را صورت‌بندی می‌کند.

در منطق نورئالیسم تهاجمی، قاعده عمل دولت‌ها بیشینه‌سازی قدرت در نظام بین‌الملل آنارشیک است که به هژمونیک‌گرایی تعین می‌بخشد، چون تنها راه تداوم بقاء در چنین نظامی، افزایش حداکثری قدرت نسبت به دیگران است. ریشه این دغدغه در میل قدرت‌های بزرگ برخوردار از قابلیت نظامی تهاجمی به وارد آوردن ضربه به یکدیگر و نتیجتاً در بی‌اعتمادی و سوءظن دولت‌ها به اهداف و نیات یکدیگر ریشه دارد. دولت‌ها با افزایش قدرت به گسترش حوزه اطلاق منافع ملی می‌پردازند و سرانجام کسب موقعیت هژمونیک را جستجو می‌کنند. هدف غایی هر قدرت بزرگ، بیشینه‌سازی سهم خود از قدرت جهانی و سیطره جویی است تا به «تنها ابرقدرت» (آیکنبری، ۱۳۸۲) تبدیل شود.

برای آنکه یک دولت به هژمون تبدیل شود، باید سه شرط را برآورده سازد: به هژمون منطقه‌ای تبدیل شود؛ قدرت زمینی (Mearshiemer, 2001: 86) و ثروت به دست آورد؛ و تسلیحات هسته‌ای در اختیار داشته باشد (Mearshiemer, 2001: 145-146). هر یک از این شروط نمایان‌گر گامی به سوی کسب قدرت‌اند. مرشایمر در بررسی استراتژی‌های قدرت‌های بزرگ برای کسب هژمونی منطقه‌ای، به دو استراتژی اشاره می‌کند: استراتژی افزایش قدرت نسبی و استراتژی کنترل متجاوزان و پیشگیری از روی آوردن آنها به کسب قدرت نسبی به ضرر دولت مجری استراتژی. استراتژی کسب قدرت، شامل جنگ و تصرف؛ باج‌خواهی^۱ برای امتیازگیری از رقیب از طریق تهدید به کاربرد زور؛ و به‌جان‌هم‌انداختن^۲ یا پرهیز از مصالحه دادن^۳ می‌گردد. در سوی دیگر این بازی، استراتژی‌های معطوف به کنترل تجاوز قرار دارند. یکی از این استراتژی‌ها موازنه‌سازی است که متضمن موازنه‌بخشی درون‌گرا، تشکیل اتحاد‌های بین‌المللی (موازنه‌بخشی برون‌گرا) یا تلفیقی از این دو می‌باشد (Mearshiemer, 2001: 153-157).

بنابراین، مرشایمر می‌پذیرد که بیشینه‌سازی قدرت با هدف کسب موقعیت هژمونیک

1. Blackmail
2. Bait and Bleeding
3. Bloodletting

جهانی، بسیار دشوار و غیرممکن است. از این رو، قدرت‌های بزرگ سودای هژمون‌شدگی در منطقه خود را دارند و در عین حال، از هم‌ترازی و هژمون‌شدگی سایر قدرت‌های بزرگ در مناطق مربوطه‌شان جلوگیری می‌کنند. مرشایمر آمریکا را یک هژمون منطقه‌ای می‌پندارد نه هژمون جهانی؛ هژمون منطقه‌ای که برپایه استقرار هژمونی خود، در صددرصد جلوگیری از هژمونی سایر قدرت‌ها در سایر مناطق برمی‌آید (Mearsheimer, 2006). بنابراین، بازموازنه سیاستی با هدف حفظ موقعیت هژمونیک آمریکا در توازن قوای جهانی است. سند امنیت ملی ۲۰۲۱ آمریکا موسوم به «راهنمای موقت استراتژی امنیت ملی» اذعان می‌دارد «تقسیم قدرت جهانی تغییر یافته و تهدیدات جدیدی متوجه آمریکا شده است» (Interim National Security Strategic Guidance, 2021/03/03). این دیدگاه که نظام بین‌الملل را در معرض نوعی بازتوزیع قدرت می‌بیند، عمدتاً چین را تهدید اصلی هژمونیک می‌پندارد. کاربست نظریه نورثالیسم تهاجمی به منزله چارچوبه‌ای برای تحلیل سیاست «مداخله‌گرایی» هژمونیک آمریکا به‌ویژه در خاورمیانه بعد از ۱۱ سپتامبر همواره معمول بوده است. در شرایط موجود که تغییراتی در استراتژی منطقه‌ای آمریکا رخ داده، همچنان این نظریه از قابلیت تبیین‌کنندگی برخوردار است، اما این بار به چرایی سیاست «عدم مداخله» هژمونیک آمریکا و خروج از افغانستان می‌پردازد. بنابراین، همان‌گونه که این نظریه توان تبیین سیاست مداخله‌جویانه آمریکا در افغانستان ۲۰۰۱ را داشت، از قابلیت تبیین سیاست پایان‌بخشی به این مداخله در سال ۲۰۲۱ نیز برخوردار است.

بازموازنه به مثابه استراتژی کلان آمریکا

سیاست خارجی آمریکا از دهه ۱۹۹۰ برپایه مفهوم «هژمونی لیبرال» با هدف سیطره جهانی هدایت شد. فرض استراتژیک آن بود که تمامی مناطق جهان از اهمیت فراوان امنیتی برای آمریکا برخوردارند و از این رو، می‌باید چتر امنیتی آمریکا بر فراز آنها افراشته گردد. این هدف متضمن دموکراسی‌سازی، ساقط‌سازی رژیم‌ها و سپس ملت-دولت‌سازی بود که آمریکا را درگیر جنگ دائمی در دوران پساجنگ سرد کرد (Mearsheimer, 2016). تغییر رژیم‌ها و دموکراسی‌سازی در «خاورمیانه بزرگ‌تر» با موانع ناشی از موازنه سیاست قدرت در سطوح جهانی و

منطقه‌ای (Mearsheimer, 2019: 49) و قطب‌بندی تضادآمیز در جوامع داخلی مواجه شد. وضعیت معماگونه‌ای که در افغانستان دامن‌گیر آمریکا شده، از این دست به شمار می‌آید و نشان از ناکامی استراتژی هژمونی لیبرال دارد.

بایدن برای جبران ناکامی‌ها و حفظ موقعیت آمریکا در موازنه‌قوای جهانی، بازموازنه‌سازی را جایگزین هژمونی لیبرال مبتنی بر مداخله مستقیم کرده است. «بازموازنه مبتنی بر «موازنه از راه دور» است که بر عدم مداخله مستقیم در حاکمیت کشورها، واگذاری امور به بازیگران محلی و مداخله‌گزینشی^۲ تنها در صورت بروز تهدیدی بزرگ از جانب دیگر قدرت‌ها تأکید می‌نماید» (Mearsheimer, 2019: 10). آمریکا بر حفظ توازن قدرت و ممانعت از هژمونیک‌گرایی در سه منطقه اروپا، آسیای شرقی و خلیج فارس که از اهمیت امنیتی حیاتی برخوردارند، متمرکز می‌شود. اهمیت اروپا و آسیای شرقی از آنجاست که مراکز اصلی ثروت و مقر اصلی قدرت‌های بزرگ جهان می‌باشند. خلیج فارس نیز منبع اصلی نفت به‌عنوان عامل حیاتی کارکرد اقتصاد جهانی به‌شمار می‌آید. هیچ کشوری از قدرت کافی برای سیطره بر اروپا در آینده قابل پیش‌بینی برخوردار نیست. روسیه در داخل با مشکلات جمعیتی و اقتصاد وابسته به درآمدهای نفت و گاز و در اروپا با کشورهایی مواجه است که از توان نظامی برای کنترل جاه‌طلبی‌های مسکو برخوردارند (Mearsheimer, 2016).

با وجود این، روسیه به احیای خود مبادرت ورزیده و بار دیگر در قامت قدرت بزرگ ظاهر شده، اگرچه به‌وضوح یک قدرت ضعیف است. مرشایمر از «بازگشت روسیه»^۳ سخن می‌راند که ممکن است به نظم بین‌المللی چین محور بپیوندد تا متفقاً در برابر نظم بین‌المللی آمریکا محور صف‌آرایی کنند. این گزینه در حالی محقق می‌شود که روسیه به‌رغم احساس تهدید از جانب چین قدرتمند، تهدید بزرگ‌تر را از ناحیه آمریکا بپندارد (Mearsheimer, 2019: 36).

ایالات متحده در خلیج فارس نیز پیشگیری از ظهور هژمونی که قادر به اخلال آفرینی در جریان نفت منطقه و اقتصاد جهانی و تهدید منافع آمریکا باشد، را دنبال می‌کند. از این دیدگاه، کشوری در خلیج فارس نیست که بتواند به هژمون تبدیل شود، جز ایران دارای

1. Balance off shore

2. Selective engagement

3. Comeback's Russia

تمایلات هژمونیک و مواجهه جویانه در برابر امریکا که تهدیدی برای منافع این کشور است. با وجود این، امریکا می‌تواند هژمونیک‌گرایی ایران و موازنه خلیج فارس را از طریق عربستان سعودی و گروه‌های تروریستی همچون داعش کنترل کند. در حالی که گروه‌های تروریستی همچنان تهدیدی جدی برای کشورهای منطقه به شمار می‌آیند، برای امریکا دیگر مشکلی کوچک محسوب می‌شوند (Mearsheimer, Walt, 2016: 80-82).

چین از بالاترین ظرفیت هژمون‌شدگی در آینده نزدیک برخوردار است. این کشور متناسب با افزایش قدرت و بازتعریف حوزه اطلاق منافع خود در سراسر آسیا-پاسیفیک، «هژمونیک‌گرایی منطقه‌ای را تعقیب خواهد کرد، درست همان‌گونه که امریکا در نیمکره غربی در قرن نوزدهم هژمونی منطقه‌ای را دنبال کرد. بنابراین، تهدیدآمیزترین سناریوی فراروی امریکا در قرن ۲۱، هژمون‌شدگی چین در آسیا است» (Mearsheimer, 2001: 401).

«تئوری تهدید چین»، چین هژمون در آسیا را تهدیدی برای نظام بین‌الملل می‌پندارد (Bernstein, 1997: 19)، زیرا قدرت‌های نوظهور با تحریک یا راه‌اندازی جنگ بزرگ که به تغییر نظام بین‌الملل می‌انجامد و واقعیات جدید قدرت را بازتاب می‌دهد، ظهور می‌کنند. چین نیز مانند قدرت‌های نوظهور گذشته قصد دارد تا نظام بین‌الملل را مطابق هدف خود تغییر دهد (Kagan, 2005). از دیدگاهی دیگر، چین بدون جنگ نیز به‌عنوان یک قدرت بزرگ ظهور خواهد کرد (Waltz, 2001: 32). این اندیشمندان و سیاست‌گذاران اصلی‌ترین جزء «تهدید چین» را توان نظامی آن در آینده درمقایسه با امریکا و سایر قدرت‌های منطقه‌ای آسیا (Christensen, 2001: 5) می‌دانند. بنابراین، در شرایط فقدان موازنه‌دهنده منطقه‌ای درمقابل چین، امریکا ناگزیر از محدودسازی توانمندی هژمونیک پکن در آسیا و حفظ توازن قوای جهانی است.

مطابق مقدمات رئالیستی، نگرانی امریکا به آسیای شرقی و مشخصاً به هژمونی منطقه‌ای چین بازمی‌گردد. بایدن نمی‌تواند برای موازنه چین به کشورهای آسیایی و ائتلاف موازنه‌ساز منطقه‌ای تکیه کند و ناگزیر است که اقدامات این کشورها را هماهنگ سازد و وزنه خود را بر قدرت آنها بیفزاید. این واقعیت که «تهدیدی با این جدیت و فوریت در اروپا و خلیج فارس وجود ندارد، این فرصت را در اختیار امریکا قرار می‌دهد که نیروی نظامی خود را در آسیا و بر چگونگی بازداشتن چین از تبدیل شدن به رقیبی پیشرو متمرکز سازد» (Mearsheimer, 2016).

بنابراین، مقاله پیش‌رو نورئالیسم تهاجمی را به‌عنوان چارچوبه تحلیلی پذیرفته و برای

انطباق آن با سیاست بازمانده و خروج آمریکا از افغانستان، تغییراتی در آن اعمال کرده است. مطابق مطالب پیش‌گفته، موازنه از راه دور به عنوان رکن اصلی استراتژی بازمانده، اساساً بر چین در آسیا متمرکز است، روسیه و سپس ایران در مراتب پایین‌تر آماج این سیاست جای می‌گیرند. مقاله حاضر، دیدگاه مرشایمر را بسط می‌دهد تا خروج آمریکا از افغانستان را نه فقط با انگیزه موازنه‌سازی در برابر چین بلکه در برابر روسیه نیز تبیین کند. این مضمون در دفاع بایدن از تخلیه افغانستان قابل مشاهده است که اذعان داشت «دورقیب استراتژیک آمریکا، چین و روسیه هستند که مایلند ایالات متحده میلیاردها دلار از منابع خود را صرف ثبات‌سازی در افغانستان کند. نفع‌برندگان اصلی جنگ افغانستان فقط چین و روسیه هستند» (The Straits Times, 2021). افزون‌براین، مقاله حاضر محدودسازی ایران را نیز انگیزه ناگفته آمریکا در خروج از افغانستان می‌داند. بدین ترتیب، سیاست واشنگتن در قبال افغانستان با در نظر گرفتن محاسبات آن در مورد رقبای بین‌المللی‌اش تحلیل می‌گردد.

تمرکز بر آسیای چین محور

اولین گمانه‌زنی درباره چرایی خروج آمریکا از افغانستان به تمرکز واشنگتن بر آسیا و صعود چین بازمی‌گردد. آمریکایی‌ها بر اساس تئوری تهدید، «توانمندی نظامی روبه‌رشد چین را تهدید بلندمدت آمریکا» (Tirpak, 2021) می‌پندارند. از این رو، تخلیه افغانستان از تغییر سیاست خارجی آمریکا در جهت تمرکز بر کانون‌های جدید تهدید و کنترل قدرت‌های نوظهور به ویژه چین به عنوان اولویت اصلی نشأت می‌گیرد. خروج از افغانستان به آمریکا امکان تمرکز بر آسیا-پاسیفیک و بسیج منابع برای مقابله با چین را می‌دهد، بدون اینکه درگیر جنگی بی‌سرانجام شود. افغانستان بدون آمریکا بستر مناسبی برای موازنه‌سازی چین از راه دور به شمار می‌آید، چرا که به درگیری داخلی و منطقه‌ای پکن منجر می‌شود. براین اساس، خروج از افغانستان با این انگیزه به اجرا درآمده که چین هژمون‌شدگی در منطقه را براساس اصل هزینه-فایده بسیار پرهزینه بیابد.

پرواضح است که برچیده شدن چتر امنیتی آمریکا از افغانستان و تشدید رقابت‌های

۱. آمریکایی‌ها در ابتدا سیاست چرخش از غرب به شرق آسیا را "Asia to Pivot" نامیدند، اما از آنجا که واکنش چینی‌ها را برانگیخت، سیاست بازمانده‌سازی "Rebalancing" را جایگزین کردند.

ایدئولوژیک و قومی، به نزاع قدرت و حتی بازگشت به وضعیت «جنگ سالاری»^۱ دوران حمله شوروی و جنگ داخلی بینجامد. این بی‌ثباتی، پکن را در وضعیت پیچیده‌ای قرار می‌دهد که برخی، از آن به باتلاق افغانستان برای چین تعبیر و آن را با جنگ امریکا در ویتنام مقایسه می‌کنند. از این دیدگاه، همکاری با طالبان متضمن ورود چین به نزاع قدرت میان گروه‌های درگیر افغانی است که همگی مسلمانند. این موضع، در کنار مقابله پکن با مسلمانان سین‌کیانگ چهره‌ای ضدمسلمان از چین در جهان اسلام ترسیم می‌کند و جمعیتی را به تقابل برمی‌انگیزد (Hughes, 2021: 2). هراس پکن از تحریک و حملات گروه شورشی اویغور موسوم به «جنبش ترکستان شرقی» بیشتر می‌شود، زیرا این گروه‌ها می‌توانند از قدرت یابی طالبان برای حملات فرامرزی از بدخشان تا سین‌کیانگ استفاده کنند (Kine, 2021). کم‌وکیف حضور اویغورها در القاعده و همکاری با طالبان بر ظرفیت تحرک یابی این اقلیت مذهبی و افزایش خصومت مسلمانان سین‌کیانگ علیه دولت چین دلالت دارد. بنابراین، گسترش ناآرامی‌های افغانستان به جبهه جدیدی از درگیری داخلی و منطقه‌ای برای پکن می‌انجامد.

بی‌ثباتی افغانستان ممکن است به مرزهای این کشور با تاجیکستان نیز تسری یافته و به احیای ائتلاف شمال علیه طالبان بینجامد. در این صورت، امریکا می‌تواند از این نیروها علیه چین استفاده کند، همان‌گونه که از آنها در برابر شوروی استفاده کرده بود. نگرانی چین از این وضعیت را می‌توان در اقدام این کشور به خارج‌سازی شهروندانش از افغانستان پیش از قدرت‌یابی طالبان مشاهده کرد. همچنین، بی‌ثباتی افغانستان می‌تواند به قرقیزستان به‌عنوان مسیر قاچاق مواد مخدر نیز تسری یابد.

بنابراین، قدرت‌یابی طالبان و چالش‌آفرینی در مرزهای غربی و شمال‌غربی چین، ظرفیت پکن را برای مقابله با آنچه «سه نیروی اهریمنی» (تروریست‌ها، جدایی‌طلبان و افراط‌گرایان اویغور) می‌نامد، تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. نگرانی از تسری افراط‌گرایی موجب شده تا پکن کنترل بیشتری بر مرزهایش با افغانستان اعمال کرده، به گفتگوهای امنیتی دوجانبه با همسایگان از جمله تاجیکستان و پاکستان روی آورد (Kine, 2021). در چنین شرایطی، چین ناگزیر است تا توجه بیشتری به محیط امنیتی پرتنش خود در غرب معطوف ساخته و

1. Warlordism

از تمرکز حداکثری بر مقابله با رقابیش در شرق بکاهد (Hughes, 2021: 3). در شرایطی که خروج آمریکا از افغانستان، چین را درگیر چالش‌های جدید در محیط پیرامونی کرده و از تمرکز پکن بر شرق می‌کاهد، به واشنگتن امکان محدودسازی چین در آسیا-اقیانوسیه را می‌دهد. مهمترین بخش بازمانده در برابر چین از طریق ابزارهای نظامی انجام می‌پذیرد. در این چارچوب، آمریکا با راهایی از هزینه‌های نظامی در افغانستان، بر ائتلاف‌های تحت رهبری خود در آسیا-پاسفیک موسوم به «نظام سانفرانسیسکو» که ضامن هژمونی سیاسی-نظامی آن در این منطقه است، متمرکز می‌شود. واشنگتن بالعکس کاهش تعهدات امنیتی فرامرزی در اروپا (در آلمان) و خاورمیانه (در عربستان، عراق و افغانستان)، به افزایش بودجه و نیروی نظامی و تقویت پیمان‌ها و اتحادهای نظامی در آسیا-پاسفیک روی آورده است (Lukin, 2017).

استراتژی بازمانده در گستره‌ای وسیع‌تر معطوف به سیطره نظامی آمریکا بر ایندو-پاسیفیک است که از شمال شرق تا جنوب شرق و جنوب آسیا را دربرمی‌گیرد. خروج از افغانستان، به آمریکا فرصت تخصیص منابع بیشتر به متحدان خود در این منطقه که ادراک مشترکی از تهدیدگری چین دارند، را می‌دهد. برخی از این کشورها طی دهه گذشته هزینه‌های دفاعی‌شان را برای مقابله با چالش‌های جدید و نقش‌آفرینی مؤثرتر در معماری امنیتی منطقه افزایش داده‌اند. آنها درصد گسترش همکاری‌های امنیتی درون آسیایی و تقویت روابط استراتژیک موجود هستند. ژاپن، استرالیا و هند فعال‌ترین کشورهای منطقه از این جهت محسوب می‌شوند (Dolven, 2020: 2). در این زمینه می‌توان به «گفتگوهای امنیتی چهارگانه» موسوم به QUAD میان آمریکا، هند، ژاپن و استرالیا اشاره کرد که از ۲۰۰۷ آغاز گشته، و پیش‌بینی می‌شود به ابتکار بایدن نهادینه‌تر شود، در چارچوب آن همکاری‌های نظامی اعضا در زمینه‌های مختلف ارتقاء یابد و در نهایت، همچون یک نهاد نظامی بر مقابله با هژمونی اقتصادی و نظامی چین در منطقه تمرکز یابد (Speers, 20201).

افزون بر این، توافق امنیتی سه‌جانبه بین استرالیا، انگلیس و آمریکا موسوم به AUKUS نیز با تمرکز بر تقویت توانمندی نظامی استرالیا، اساساً معطوف به بازمانده چین بوده و بخشی از ائتلاف‌سازی‌های امنیتی چندجانبه آمریکا در ایندو-پاسیفیک است. در سال‌های اخیر بر تعداد پیمان‌های چندجانبه تحت رهبری آمریکا در این منطقه افزوده شده و این بیان‌گر تمایل

1. The Quadrilateral Security Dialogue) QSD or Quad(

امریکا به برجسته‌سازی نقش هند به عنوان رقیب اصلی چین و همچنین گسترده‌سازی ماتریس استراتژیک ایندو-پاسیفیک است تا شامل کشورهای QUAD نیستند و در موازنه چین منافع مشترک دارند، هم بشود (Rajagopalan, 2021). افزون بر این، تقویت و گسترش پیمان‌های نظامی، امنیتی «دوجانبه» آمریکا با کشورهای منطقه نیز بعد مهمی از سیاست بازموازنه در برابر چین است. ایالات متحده مهمترین تهدید را از هسته ژئوپلیتیک منطقه یعنی از آسیای شمال شرقی (چین) احساس می‌کند و از این رو، ژاپن و کره جنوبی به عنوان متحدان اصلی در این هسته از اهمیت استراتژیک بیشتری برخوردارند (Dolven, 2020: 9-13).

«تئوری تهدیدگری چین»، سازوکارهای نظامی را اصلی‌ترین رکن بازموازنه می‌انگارد، اما رکن دیگر این سیاست مدیریت روابط دیپلماتیک، پرهیز از مواجهه مستقیم با چین و «حفظ و بهبود روابط با پکن» (Donillon, 2012, Campbel, 2013) به منظور تداوم حضور آن در نظم بین‌المللی است. در این معنا، آمریکا ضمن گسترش حضور نظامی در محیط پیرامونی چین به ویژه در تایوان، دریای جنوبی چین و تسلط بر مسیرهای دریایی حیاتی آن، به مضامین «تئوری چین به مثابه سهام‌دار بین‌المللی ذینفع و مسئول» نیز توجه داشته و از رویارویی استراتژیک با این کشور می‌پرهیزد. بر این اساس، آمریکا به منظور تقویت حضور منطقه‌ای، خود را به تعبیر اوباما «قدرت پاسیفیکی» (Edel, 2017) فعال در نهادها، اختلافات و بحران‌های منطقه‌ای معرفی می‌کند.

تمرکز آمریکا بر آسیا-پاسیفیک در چارچوب سیاست بازموازنه و به یمن آزادسازی منابع از افغانستان، جنبه اقتصادی نیز دارد. آمریکا می‌تواند توأمان دو هدف مهم را با گسترش حضور و نفوذ اقتصادی خود در این منطقه تأمین کند. «اول اینکه از هژمونی اقتصادی چین بر منطقه جلوگیری به عمل آورد و دیگر اینکه از ظرفیت بازار پرجمعیت منطقه در راستای گسترش تجارت و صادرات خود استفاده کند» (Edel, 2017). بنابراین، پیش‌بینی بر آن است که بایده نهاد‌های اقتصادی آسیا-پاسیفیک مانند موافقتنامه جامع و پیشرونده مشارکت فراپاسیفیک بیوندند.^۱

۱. پیش از این، موافقتنامه تجارت آزاد موسوم به مشارکت فراپاسیفیک که در سال ۲۰۱۶ توسط اوباما با ۱۱ کشور حوزه آسیا-اقیانوسیه و آمریکای شمالی و کارائیب به امضا رسیده بود، با اعلام خروج ترامپ هیچ‌گاه اجرایی نشد. به دنبال آن ۱۱ کشور باقیمانده در سال ۲۰۱۸ موافقتنامه جدیدی موسوم به «موافقتنامه جامع و پیشرونده مشارکت فراپاسیفیک» به امضا رساندند و با تصویب تعدادی از کشورها در همان سال به اجرا درآمد.

درگیرسازی استراتژیک روسیه در محیط پیرامونی

رؤسای جمهوری آمریکا در چارچوب سیاست‌های کلان، همواره توجه خاصی به روسیه داشته‌اند. پایبندی به این قاعده در سیاست بازمانده نیز حفظ شده و به موجب آن، روسیه دیگر امپراتور ضعیف دوران جنگ سرد نیست، بلکه بازیگری است که انتخاب‌هایش بر منافع حیاتی آمریکا و دستورکار موضوعات جهانی تأثیرات عمیقی بر جای می‌گذارد، زیرا:

– اول این‌که، روسیه تنها کشوریست که می‌تواند آمریکا را از نقشه جهان حذف کند و در عین حال، نقش کلیدی در ممانعت از تروریسم هسته‌ای، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و سامانه‌های پرتاب موشک دارد.

– دوم این‌که روسیه صرفاً یک قدرت «منطقه‌ای» نیست، بلکه بزرگ‌ترین کشور در شرق براساس وسعت و موقعیت جغرافیایی همجوار با مناطق متعدد است.

– سوم این‌که، تأسیسات به جای مانده از دوران شوروی و دستاوردهای علمی پسا شوروی، روسیه را به یک رهبر جهانی در صنایع سخت‌افزار نظامی پیشرفته و توانمندی‌های سایبری و تسلیحاتی در برابر آمریکا تبدیل می‌کند.

– چهارم آن‌که، روسیه از آمادگی لازم برای جنگیدن برخوردار است، از کاربرد نیروی نظامی جهت تحقق اهداف خود از الحاق کریمه و حمایت از بشار اسد گرفته تا فروش سامانه‌های پیشرفته همچون سامانه دفاع هوایی اس ۳۰۰ به ایران و صف‌بندی نظامی با چین (Allison, 2017).

براساس سیاست بازمانده، «روسیه تهدید فوری و کوتاه‌مدت آمریکا» (Tirpak, 2021) تلقی می‌شود و از این رو، بایدن نیز همانند اسلاف خود، «مفهوم انحصار و استثنای ایالات متحده را به گونه‌ای صورت‌بندی کرده که روسیه بزرگ و قدرتمند در جامعه جهانی تحت سیطره آمریکا جایی ندارد» (Kissinger, 2015). از سویی، دیدگاه روسیه نیز طی ۲۰ سال گذشته، تغییر معناداری را از موضع تدافعی که با جنگ‌های چچن شکل گرفته بود به موضع تجدیدنظرطلبانه‌تر که با الحاق کریمه نمود یافته، تجربه کرده است. در موضع تدافعی، همکاری با ایالات متحده در مقابله با تهدیدهای تروریستی نه تنها ممکن بلکه مطلوب بود، اما در موضع تجدیدنظرطلبانه، مواجهه با غرب یک ویژگی غالب محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که مسکو به هر فرصتی برای به بن بست کشاندن سیاست‌های آمریکا چنگ می‌اندازد.

از این دیدگاه، خروج نیروهای آمریکا و ناتو از افغانستان «بن‌بستی بزرگ» برای روسیه

تلقی می‌شود (Uygor, 2021). مشکل مسکو آن است که کشورهای آسیای مرکزی را حوزه نفوذ طبیعی خود می‌داند و می‌باید نقش تضمین‌کننده امنیتی را برای آنها که مرزهای طولانی با افغانستان دارند، ایفا نماید، در حالی که عملاً نمی‌تواند خلاء امنیتی «پسامریکایی یا پساغربی» را پر کند. این دوگانگی درحالی رخ نموده که جمهوری‌های آسیای مرکزی در چارچوب «سازمان پیمان امنیت جمعی»، متحد روسیه هستند و برپایه آن چنانچه یکی از این کشورها مورد حمله گروه‌های تروریستی قرار گیرد، روسیه متعهد به مداخله خواهد بود. این وضعیت متناقض‌گونه با دیدگاه مواجهه جویانه مسکو در قبال غرب نیز در تعارض است. روسیه در اوایل دهه ۱۹۹۰ وظیفه تقویت صلح در آسیای مرکزی را برعهده داشت و در سال‌های اولیه ۲۰۰۰ آماده همکاری با آمریکا در بازسازی افغانستان بود، اما امروزه مسکو نمی‌تواند جاه‌طلبی‌های هژمونیک را با منابع قدرت رو به کاهش خود منطبق سازد. بنابراین، خلاء قدرت ژئوپلیتیک در افغانستان پسامریکا و تسری بی‌ثباتی‌های ناشی از آن به حوزه نفوذ طبیعی روسیه، سبب می‌شود این کشور توسعه‌طلبی خود، از سوریه گرفته تا قطب شمال، را محدود ساخته و آسیای مرکزی را جدی بگیرد (Baev, 2021). در نتیجه، استراتژی کاهش مسئولیت‌های نظامی فرامرزی آمریکا در افغانستان به درگیرسازی استراتژیک روسیه در محیط پیرامونی می‌انجامد و آن را از اهداف هژمونیک بازمی‌دارد.

پرواضح است که تمرکز اصلی روسیه بر بحران افغانستان اساساً معطوف به منافع هژمونیک آن در آسیای مرکزی است (Danvers, 2021). تهدید فوری برای کشورهای آسیای مرکزی رشد گروه‌های تروریستی فرامرزی در افغانستان، گسترش افراط‌گرایی، قاچاق سلاح و مواد مخدر و گسیل شدن آوارگان و مهاجران افغانی است. بدین سان، بی‌ثباتی، نزاع و جنگ داخلی افغانستان از طریق کشورهای هم‌مرز در منطقه (ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان) به مرزهای روسیه نیز تسری می‌یابد (Motwani, 2021). نگرانی مسکو این است که مناطق تاجیک‌نشین و ازبک‌نشین افغانستان که همچون حائلی در برابر طالبان هستند، تحت کنترل طالبان قرار گرفته‌اند (Sitdicov, 2021).

در این میان، به طور مشخص دلمشغولی اصلی روسیه معطوف به گسترش آثار بی‌ثباتی داخلی افغانستان به تاجیکستان است که جنگ داخلی با شبه‌نظامیان اسلام‌گرا را در دهه

۱۹۹۰ تجربه کرده بود. پایان جنگ شوروی در افغانستان ضمن اینکه فروپاشی این امپراتوری را در پی داشت، به جنگ داخلی پنج ساله در تاجیکستان به عنوان متحد روسیه انجامید که طی آن جنگجویان ضد دولتی به افغانستان آشوب زده در همسایگی خود پناه بردند و شبه نظامیان اسلام‌گرای مستقر در افغانستان به ازبکستان نیز حمله کردند. روسیه به شدت تضعیف شده همواره با شورش‌های اسلام‌گرایانه در منطقه مسلمان نشین قفقاز شمالی به‌ویژه مسلمانان چچن که اقدامات تروریستی مرگبار را به قلب این کشور گسترش داده‌اند، روبرو بوده است. برپایه چنین تجربه‌ای، مسکو که دیگر امکان حضور نظامی در افغانستان را ندارد، نگران ورود جنگجویان افغانی به کشورهای آسیای مرکزی به‌ویژه تاجیکستان و ازبکستان است که می‌تواند متضمن تهدیدهای تروریستی بوده و فاجعه انسانی خلق کند (Weir, 2021). بنابراین، واشنگتن با آگاهی تاریخی از جنگ شوروی در افغانستان در دهه ۱۹۸۰ و پیامدهای امنیتی آن برای مسکو، انتظار گسترش بی‌ثباتی و ناامنی از افغانستان به کشورهای آسیای مرکزی و تحریک مسلمانان قفقاز شمالی را دارد.

درمقابل، استراتژی روسیه و کشورهای آسیای مرکزی به سوی تغییر رویکرد نسبت به طالبان و آغاز نوعی تعامل با آن سوق یافته تا به توافق‌هایی برای جلوگیری از گسترش افراط‌گری در منطقه دست یابند. این کشورها به خوبی می‌دانند که طالبان، القاعده و سایر گروه‌های افراطی، خروج آمریکا از افغانستان را فراتر از پیروزی بریک ابرقدرت پنداشته، به افغانستان بسنده نکرده و احتمالاً درصد گسترش نفوذ خود در خارج از این کشور خواهند آمد. طالبان سرزمین افغانستان را به روی گروه‌های نظامی خارجی نخواهد بست و تداوم رابطه همگرایانه آنها با القاعده نگرانی کشورهای آسیای مرکزی و روسیه را دوچندان می‌کند. افزون بر این، طالبان از الحاق شهروندان خارجی به خود ممانعت به عمل نمی‌آورد و از گروه‌های آسیای مرکزی که در افغانستان فعال هستند، استقبال می‌کند (Motwani, 2021). توانمندی جنگی نامتقارن طالبان را نیز نباید نادیده گرفت که آن را پیش‌بینی‌ناپذیرتر از آن می‌سازد که روسیه توان مقابله داشته باشد.

امریکا با دستمائی این تهدیدها می‌تواند سیاست «بازگشت به آسیای مرکزی» را در دستورکار قرار دهد و یک بار دیگر چتر امنیتی خود را در منطقه‌ای که مسکو آن را حیاط خلوت خود می‌داند، بگستراند. در چنین شرایطی، آمریکا می‌تواند برای افزایش قدرت مانور در آسیای مرکزی به استقرار بخشی از نیروهای نظامی خود در این منطقه و حتی احداث

پایگاه‌های نظامی در برخی کشورها مانند تاجیکستان، قزاقستان و ازبکستان (که عضو سازمان پیمان امنیت جمعی نیست) تحت عنوان مبارزه با تروریسم مبادرت ورزد. واشنگتن پیش از این نیز هنگام آغاز جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ از سرزمین و مراکز نظامی برخی کشورهای منطقه برای عملیات نظامی استفاده کرده بود.

پرواضح است که روسیه این قبیل تحرکات را تهدیدی بزرگ برای خود تلقی کند و با آن مخالفت ورزد. در همین راستا، مقامات مسکو «پیشنهاد همکاری امریکا و روسیه در موضوع افغانستان و امکان استفاده امریکا از پایگاه‌های روسیه در تاجیکستان و قرقیزستان را طرح کرده‌اند» (Davars, 2021). بنابراین، سیاست امریکا جهت موازنه روسیه از راه دور موجبات تمرکز استراتژیک مسکو در آسیای مرکزی را فراهم می‌آورد؛ روسیه از یک سو به واسطه افغانستان پسا امریکا با خطر متمرکز شدن گروه‌های تروریستی در نزدیکی مرزهای خود و از سوی دیگر، با حضور امریکا به عنوان رقیب اصلی در منطقه و حیاط خلوت خود مواجه می‌شود. براین اساس، تغییر اوضاع در افغانستان پس از خروج نیروهای نظامی امریکا به چالشی جدی برای روسیه تبدیل می‌گردد.

گشودن جبهه جدید در شرق ایران

همان‌گونه که اشاره شد، خروج از افغانستان بخشی از استراتژی کلان امریکا است که بر تغییر جایگاه کشورها و مناطق در سیاست خارجی آن و کاهش اهمیت آسیای غربی دلالت دارد. با وجود این، اهمیت ایران به واسطه موقعیت ژئوپلیتیک آن در خلیج فارس همچنان باقیست؛ منطقه‌ای که امریکا پایگاه‌های نظامی خود را در آن حفظ کرده و به واسطه استراتژی جدید، موازنه ایران از راه دور را پی می‌گیرد. همان‌گونه که با عادی سازی روابط کشورهای عرب منطقه با اسرائیل، نوعی موازنه به نیابت از امریکا در برابر ایران در حال شکل‌گیری است، کاهش حضور نظامی امریکا در کشورهای همجوار ایران نیز بخش دیگری از باز موازنه سازی ایران به شمار می‌آید. امریکا همزمان با مذاکرات صلح با طالبان، سرگرم گفتگوهای استراتژیک با عراق نیز بوده تا ماهیت حضور نظامی خود را در این کشور تغییر دهد، نیروهای نظامی اش در عراق را از میدان نبرد خارج و گستره عملیاتی آنها را به وظایف آموزشی و اطلاعاتی محدود سازد. نتیجه این توافق، کاهش آسیب‌پذیری استراتژیک امریکا در برابر ایران در خاک همسایه غربی خواهد بود.

در تداوم این روند، آمریکا از افغانستان نیز خارج شده و ایران را در وضعیت معماگونه‌ای قرار داده است؛ از یک سو، هدف استراتژیک ایران که همانا خروج آمریکا از سرزمین‌های همجوار است، تأمین شده و از سوی دیگر، افغانستان بی‌ثبات و آشوب‌زده تحت حاکمیت طالبان، تهدید امنیتی بلندمدت برای ایران محسوب می‌شود. ایران تقریباً از دو دهه پیش استراتژی عمل‌گرایانه آرام، چندوجهی و متناقض‌نمایی را در برابر افغانستان در پیش گرفته؛ هم حمایت از ثبات‌سازی سیاسی در افغانستان (و دفاع از حکومت مستقر در کابل) و هم انعطاف‌پذیری ایدئولوژیک جهت گسترش روابط با طالبان به منظور مقابله با آمریکا.

امروزه نیز سیاست ایران که می‌توان آن را «حفاظت استراتژیک» نامید، از یک سو، تسلط طالبان بر افغانستان را به عنوان یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر پذیرفته و بر تعامل و مدارا با آن به منظور کاهش تنش‌های متقابل، مدیریت امنیت منطقه‌ای و جلوگیری از گسترش بی‌ثباتی افغانستان به حوزه‌های همجوار متمرکز شده است (Sharan, 2021b: 2). از سویی دیگر، این سیاست امنیت‌هوییتی ایران در منطقه را با چالش مواجه می‌سازد و نمی‌تواند اطمینان دهد که طالبان سرزمین افغانستان را به مکانی امن برای گروه‌های تروریستی دشمن ایران تبدیل نکند (Honrada, 2021: 4) و احیاگر جنبش‌هایی با ایدئولوژی‌های افراطی نباشد. طالبان دیگر یک گروه چریکی نیست، بلکه قدرت را در افغانستان به دست گرفته است. به علاوه، گروه سنی دیگری موسوم به «ولایت خراسان» نیز به عنوان شاخه‌ای از امارت اسلامی در افغانستان فعالیت می‌کند و این نشان می‌دهد که افغانستان تحت حاکمیت طالبان می‌تواند گروه‌های شبه‌نظامی را جذب کند. بی‌ثباتی در افغانستان، منازعه میان گروه‌ها و جناح‌های مختلف و فعالیت افراط‌گرایان مذهبی در این کشور همگی ایران را در معرض دشواری‌های استراتژیک بلندمدت قرار می‌دهند. در شرایطی که ایران با مشکلات اقتصادی و امواج مختلف شیوع کووید-۱۹ دست و پنجه نرم می‌کند، با پیش‌بینی ناپذیری در مرزهای شرقی‌اش نیز مواجه می‌گردد (Takeyh, 2021). بخشی از چالش‌انگیزی طالبان برای ایران به بی‌تجربگی و ناتوانی آن در اداره امور و حکمرانی بازمی‌گردد که به بی‌ثباتی داخلی دامنه‌دار و گسترش‌یابنده می‌انجامد.

افزون براین، بازتأسیس «امارت اسلامی افغانستان» می‌تواند به‌طور مستقیم و

برنامه‌ریزی شده نیز چالش‌هایی برای ایران ایجاد نماید. به‌رغم همکاری ایران با طالبان طی سالیان اخیر، سناریوهایی چون بازگشت‌پذیری دشمنی طالبان علیه ایران و اقلیت شیعه هزاره و گسترش روح جهادگرایی سنی در غرب افغانستان، همچنان مایه نگرانی هستند (Lim, 2021). افغانستان پسااشغال به‌طور بالقوه و در بلندمدت می‌تواند نزاع ایدئولوژیک ایران و طالبان قدرت‌گرفته را احیاء کند، رقابت‌های منطقه‌ای در مرزهای شرقی ایران را شدت بخشد، «به وقوع جنگ داخلی جدید» (Dobbins, 2019: 1-15) و جنگ نیابتی میان کشورهای منطقه بینجامد و بی‌ثباتی و ناامنی داخلی افغانستان را به ایران با بیش از ۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک تسری دهد.

قدرت‌یابی طالبان می‌تواند بستری برای تشدید رقابت‌ها میان بازیگران منطقه‌ای و ایران فراهم سازد. مقامات ایرانی به‌رغم مذاکره با عربستان در عراق، همچنان قائل به استفاده ابزاری ریاض از طالبان در رقابت‌های منطقه‌ای هستند. از این دیدگاه، سعودی‌ها برای افغانستان در میان همسایگان پیرامونی اهمیت بسیار بالایی قائل بوده و به‌دنبال دفع نفوذ ایران در این کشور و در میان نیروهای نیابتی و طالبان می‌باشند. آنها در جستجوی نقش جدید در افغانستان پساامریکا هستند، در حالی‌که در شرایط موجود روابط حداقلی با طالبان دارند. استراتژی جدید عربستان بر تعمیق همکاری استراتژیک در افغانستان و منطقه و گسترش مشارکت با پاکستان، هند و کشورهای آسیای مرکزی به‌منظور مقابله با نفوذ منطقه‌ای ایران متمرکز است (Siddiqui, 2021).

ترکیه نیز تمایل خود به مشارکت در رقابت‌های منطقه‌ای در افغانستان پس از خروج نیروهای امریکایی را با تلاش برای حضور نظامی در این کشور و کنترل فرودگاه کابل آشکار ساخته است. تحولات منطقه نشان می‌دهد که ترکیه به‌دنبال حضور در کشورهای اطراف ایران است. ترکیه به رقابت با ایران در سوریه و عراق پرداخته، در قلمرو مورد مناقشه قره‌باغ دخالت کرده، در نزدیکی مرزهای شمال غربی ایران حضور داشته و از طریق قطر در خلیج فارس استقرار نظامی یافته است. به نظر می‌رسد آنکارا در تلاش است تا با تقویت حضور در افغانستان محاصره خود بر ایران را تکمیل کند. از این دیدگاه، سیاست ترکیه در افغانستان بخشی از گسترش‌گرایی منطقه‌ای این کشور است (EPC, 2021).

قدرت‌یابی طالبان به پاکستان که همواره روابط نزدیکی با این گروه داشته، نیز امکان اعمال فشار بر ایران را می‌دهد. تسلط این گروه بر افغانستان در مقام هیأت حاکمه، فرصتی به

سرویس‌های امنیتی پاکستان ارزیابی می‌دارد که به‌موجب آن بتوانند در مناطق بسیار نزدیک به مرزهای ایران در استان سیستان و بلوچستان حضور داشته باشند (Sharan, 2021a: 25). ناگفته پیداست که در این شرایط، بخشی از منابع و امکانات سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران صرف مدیریت بحران افغانستان می‌شود.

پرواضح است که هدف ناگفته آمریکا در خروج از افغانستان، محدودسازی استراتژیک ایران است. واشنگتن نتوانسته به مطلوبیت‌های خود در زمینه تغییر سیاست هسته‌ای و رفتار منطقه‌ای ایران دست یابد. براین اساس، تشدید فشارهای داخلی و منطقه‌ای بر ایران از آثار سیاست بازمانده در افغانستان پساامریکا است. واشنگتن از فرصت‌های ایران نیز آگاه است و می‌داند که «چنان‌چه حضور ایران در ابعاد مختلف به‌ویژه نظامی در افغانستان تداوم و گسترش یابد، ایران درنهایت یک پل زمینی ۲۰۰۰ مایلی از لبنان، تا سوریه، عراق و تا افغانستان خواهد داشت» (Jones, 2021). آمریکا ارتقای موقعیت و نفوذ ایران در افغانستان را مرهون ثبات ناشی از حضور نظامی خود در این کشور می‌داند. از این رو، به نظر می‌رسد که آمریکا با این نوع خروج، سناریوی بی‌ثباتی و بی‌نظمی هدفمند و هدایت‌شده در افغانستان را در دستورکار قرار داده است. افغانستان بی‌ثبات و فاقد حکومت مرکزی قوی، جبهه جدیدی از درگیری در مرزهای شرقی ایران می‌گشاید.

باور امریکایی‌ها در محدودسازی ایران از طریق افغانستان بی‌ثبات و تحت حاکمیت طالبان آن است که گاهی دشمن یک دشمن حتی دشمن بزرگتریست. خروج آمریکا از افغانستان دشمن جدی‌تری را فراروی ایران قرار می‌دهد و به میدان می‌آورد. اگر تهدید طالبان برای جمهوری اسلامی به اندازه حضور نظامی قدرتمندترین دشمن آن یعنی آمریکا جنبه وجودی نداشته باشد، اما شبه‌نظامیان پیروز چالشی بزرگ در لحظه‌ای بسیار ناخوشایند ایجاد خواهند کرد. ناامنی افغانستان تحت حاکمیت طالبان، امواج جدیدی از گسیل شدن آوارگان و پناهندگان افغانی در طول مرزهای طولانی با ایران، جهش قاچاق مواد مخدر و انسان و همچنین افزایش فعالیت‌های تروریستی در نزدیکی و یا داخل ایران به همراه می‌آورد (Ghosh, 2021).

بنابراین، منافع طبیعی ایران در بلندمدت در تعارض با قدرت‌گیری طالبان و تشکیل امارت اسلامی افراطی بوده و مستلزم پایان و خاتم امنیتی در افغانستان است. بهترین راه‌حل از نظر ایران، تشکیل دولتی فراگیر است که در آن، طالبان قدرت را با بازیگران نزدیک

به ایران تقسیم کند. این در حالیست که ترکیب اولین کابینه دولت طالبان نشان از تداوم رویکرد انقباضی آنها در تقسیم قدرت سیاسی دارد. از این دیدگاه، ایران و طالبان توانسته‌اند به همزیستی مسالمت‌آمیز در کوتاه‌مدت و منافع ناشی از آن دست یابند، اما پتانسیل روابط خصمانه آنها به دلیل دیدگاه‌های ایدئولوژیک متعارض همچنان باقی است. اکثر شبه‌نظامیان سنی، شیعی‌گری ایران را بدعت می‌دانند. هنگامی که طالبان بر کابل حکومت می‌کردند، اقلیت شیعه خود افغانستان را هدف برخوردهای خشونت‌آمیز قرار می‌داد.

آنها اکنون اعلام کرده‌اند که این گروه را تحمل می‌کنند، اما گروه‌های تروریستی تحت حمایت طالبان حملات خود را علیه شیعیان افزایش داده‌اند. بنابراین، خطر تروریسم با خروج آمریکا از افغانستان همچنان وجود دارد و حتی تشدید می‌گردد. اگرچه ایران از در تعامل با طالبان درآمده، اما بسیاری از گروه‌های افراطی متحد طالبان بر دشمنی با ایران پای می‌فشرند. با دور شدن آمریکایی‌ها، گستره عملیاتی این گروه‌ها به خارج از افغانستان به اهداف جدیدتر معطوف می‌شود و طبعاً ایران به واسطه مجاورت و سابقه خصومت، آسیب‌پذیرترین همسایه افغانستان به نظر می‌رسد. بنابراین، بازمانده‌سازی به واسطه خروج آمریکا از افغانستان و تأثیر آن بر بی‌ثباتی مرزهای غربی چشم‌انداز قابل‌تصور است که دلالت بر موازنه‌سازی ایران از راه دور بدون حضور و دخالت مستقیم آمریکا دارد.

نتیجه‌گیری

خروج از افغانستان بخشی از تغییرات زنجیره‌وار در سیاست خاورمیانه‌ای امریکاست که می‌توان آن را بازتاب استراتژی بازمانده دانست. این استراتژی از درک ساختارگرایانه واشنگتن از آغاز عصر جدید رقابت‌های هژمونیک نشأت می‌گیرد. در این چارچوبه تحلیلی، کانون‌های تهدید و منافع آمریکا دچار دگرذیسی شده‌اند. تروریسم و ضرورت مقابله با آن در سایه تحولات ناظر بر بازتوزیع قدرت جهانی، اهمیت پیشین خود را در سیاست خارجی آمریکا از دست داده است. همان‌گونه که زمانی افغانستان به واسطه تروریسم پروری اهمیت یافت و آماج سیاست تهاجمی آمریکا و سپس حضور طولانی مدت این کشور واقع شد، اینک به واسطه سیاست بازمانده جایگاه پیشین را از دست داده است. خروج از افغانستان به دلیل تأثیری که بر محیط اطراف و همسایگانی که رقبای اصلی آمریکا هم هستند، بر جای می‌گذارد، از اهمیت بالایی برای واشنگتن برخوردار شده است. واشنگتن قصد حضور گسترده در رقابت

بزرگ قدرت در سایر مناطق را دارد؛ استراتژی که می‌توان آن را بازموازنه‌سازی چندمنطقه‌ای نامید.

تخلیه افغانستان بر مبنای سیاست بازموازنه ضمن اینکه به آمریکا امکان تمرکز بر آسیا را می‌دهد، بازتاب‌های منطقه‌ای نیز دارد که معطوف به کشورهای همجوار است. پرواضح است که واشنگتن به ارزیابی پیامدهای اقدام خود پرداخته و واقف بوده که افغانستان پس‌اشغال، یک کشور بی‌ثبات، بحران‌زده و حتی مستعد جنگ داخلی خواهد بود. در واقع، آمریکا با آگاهی از آسیب‌پذیری افغانستان و محیط منطقه‌ای به محاسبه استراتژیک از نتایج سیاست خود پرداخته است. از این رو، می‌توان گفت که واشنگتن مدیریت هرج و مرج و بی‌ثباتی ناشی از خروج را از نظر دور نداشته است.

خروج از افغانستان به دو طریق به آمریکا فرصت رویارویی با رقبای هژمونیک در چند منطقه شامل آسیا، اروپا و خلیج فارس را می‌دهد. اول اینکه، آمریکا از امکان انتقال منابع و امکانات خود از افغانستان به این مناطق به عنوان کانون‌های جدید تهدید برخوردار می‌گردد. دوم اینکه، برچیده شدن چتر امنیتی آمریکا در افغانستان به بی‌ثباتی و ناامنی در این سه محیط منطقه‌ای می‌انجامد و واشنگتن می‌تواند از آن جهت محدودسازی استراتژیک سه قدرت منطقه‌ای بهره‌بردار و به موازنه‌سازی رقبا از راه دور دست یابد.

خیزش هژمونیک چین در آسیا-پاسیفیک، «تهدید وجودی» برای آمریکا و مقابله با آن اولین اولویت استراتژیک محسوب می‌شود. آمریکا اساساً چین را مسأله‌ای در آسیا-پاسیفیک و ایندو-پاسیفیک می‌داند نه در غرب آسیا و بر همین مبنا با خروج از افغانستان، تمرکز خود را از غرب به شرق آسیا منتقل می‌کند. با وجود این، درگیرسازی استراتژیک چین در غرب آسیا از طریق افغانستان آشوب‌زده از تمرکز پکن بر شرق می‌کاهد. افزون بر این، آمریکا با منبع تهدید دیگری موسوم به بازگشت روسیه نیز مواجه است. بنابراین، هدف دیگر سیاست بازموازنه که آمریکا را به پایان اشغال افغانستان برانگیخته، مقابله با تمایلات هژمونیک روسیه در اروپا (اروپای شرقی و اوراسیا) است. با قدرت‌یابی طالبان و به تبع آن رادیکالیزه شدن منطقه، خطر افزایش نفوذ افراط‌گرایی در آسیای مرکزی و تقویت ارتباط طالبان با اسلام‌گرایان تندرو در این منطقه و حتی با مسلمانان قفقاز شمالی برای روسیه دور از انتظار نیست. بنابراین، بازتاب سیاست بازموازنه، درگیرسازی پکن و مسکو در پیرامون محیط امنیتی خود و در نتیجه، موازنه‌سازی این دو رقیب از راه دور بدون حضور و درگیری مستقیم آمریکا است.

با این ملاحظه، امریکا در شرایطی به اشغال افغانستان پایان داده که نشانه‌های معناداری از تحولات ساختاری بین‌المللی را به نظاره نشسته است. این کشور به‌عنوان قدرت هژمون خود را ناگزیر از مقابله با چالش‌هایی نظیر خیزش چین، بازگشت روسیه، احتمال اتحاد آنها در برابر امریکا، بازتوزیع قدرت جهانی و تضعیف نظم بین‌المللی لیبرال می‌داند.

علاوه بر این دو بازیگر قدرتمند در مقیاس جهانی، استراتژی بازموازنه معطوف به ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای اثرگذار در خاورمیانه و خلیج فارس نیز می‌باشد. در شرایطی که واشنگتن چشم‌انداز روشنی از حل و فصل نزاع هسته‌ای و منطقه‌ای با تهران ترسیم نمی‌کند، افغانستان بی‌ثبات و ناامن در همسایگی شرقی ایران می‌تواند جبهه جدیدی از درگیری استراتژیک بگشاید و ایران را علاوه بر جبهه غربی، در جبهه شرقی نیز درگیر نماید. بر این اساس، موازنه ایران از راه دور متضمن درگیرسازی همزمان ایران در دو جبهه است.

با وجود این، خروج امریکا از افغانستان در قالب سیاست بازموازنه متضمن گشایش استراتژیک برای ایران و مستلزم مدیریت این سیاست نیز می‌باشد. مهمترین اقدام در این زمینه، تداوم بخشی به ثبات نسبی منطقه‌ای و تقویت آن است. در چنین چارچوبی، الزاماتی ناظر بر الگوی رفتاری ایران در مناطق همجوار است:

۱. کاستن از تعداد جبهه‌های درگیری از طریق حل و فصل تدریجی بحران‌ها در غرب آسیا،
۲. تنش‌زدایی و اعتمادسازی با همسایگان (به‌ویژه عربستان سعودی) با هدف ناکارآمدسازی سیاست ایران‌هراسی،
۳. رایزنی با کشورهای منطقه مانند هند، ترکیه، پاکستان و عربستان به منظور جلوگیری از تشدید رقابت و حصول همگرایی منطقه‌ای برای صلح‌سازی در افغانستان،
۴. همکاری و همگامی سیاسی، دیپلماتیک با پاکستان به منظور کنترل طالبان و متقاعدسازی آن به ازسرگیری گفتگوهای جدی بین‌افغانی؛
۵. تداوم تلاش‌های دیپلماتیک جهت یافتن راه‌حل سیاسی و تشکیل دولت فراگیر در افغانستان.

فرجام سخن و کوتاه آنکه، مقابله ایران با چالش‌ها و تهدیدها و بهره‌گیری از فرصت‌ها و گشایش‌های سیاست بازموازنه و خروج امریکا از افغانستان مستلزم و متضمن «شکلیابی استراتژیک» است.

منابع

- آیکنبری، جان (۱۳۸۲) تنها ابرقدرت، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر
- Allison ,Graham & Dimitri K .Simes) Jan/Feb” ,(2017 A Blueprint for Donald Trump to Fix Relations with Russia ,“in :<http://nationalinterest.org/feature/blueprint-donald-trump-fix-relations-russia-18776?page=show>
- Campbell, Kurt, Brian Andrews (2013) “Explaining the US ‘Pivot’ to Asia”, in: https://kritisches-netzwerk.de/sites/default/files/explaining_the_us_pivot_to_asia_-_kurt_campbell_and_brian_andrews_-_the_asia_group_-_august_2013_-_9_pages_0.pdf
- Bernstein, Richard, and Ross Munro (1997), “The Coming Conflict with America”, Foreign Affairs 76, no. 2 (March–April), in: <https://www.foreignaffairs.com/articles/asia/1997-03-01/coming-conflict-america>
- Christensen, Thomas J. (2001), “Posing Problems without Catching Up: China’s Rise and Challenges for U.S. Security Policy”, International Security, Vol. 25, No. 4, in: <https://www.belfercenter.org/sites/default/files/files/publication/christensenvol25no4.pdf>
- Dobbins, J., Campbell, J., Mann, s., & Miller, L. (2019), “Consequences of Precipitous U.S. withdrawal from Afghanistan”, in: https://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/perspectives/PE300/PE326/RAND_PE326.pdf
- Dolven, Ben, Bruce Vaughn (2020), “Indo-Pacific Strategies of U.S. Allies and Partners: Issues for Congress”, in: https://www.everycrsreport.com/files/20200130_R46217_770a61c4856a9a5aed99d6699f3423b6240ff1c3.pdf
- Donilon, T. (2012), “America is Back in the Pacific and will Uphold the Rules”, in: <https://www.ft.com/content/4f3febac-1761-11e1-b00e-00144feabdc0>
- Edel, Charles (2017) “The Pacific Power”, in: <https://www.the-american-interest.com/2017/04/07/the-pacific-power/>
- Ghosh, Bobby (July 12, 2021), “No Joy for Iran over the Taliban Romp Next Door”, in: <https://www.bloomberg.com/opinion/articles/2021-07-11/iran-knows-the-triumphant-taliban-in-afghanistan-will-not-be-good-neighbors>

- Hughes, Lindsay (2021) “The Challenges to China’s National Rejuvenation, Part Four: The US Withdrawal from Afghanistan”, in: <https://www.futuredirections.org.au/wp-content/uploads/2021/07/The-Challenges-to-Chinas-National-Rejuvenation-Part-Four-The-US-Withdrawal-from-Afghanistan.pdf>
- Interim National Security Strategic Guidance (2021/03/03), in: <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/statements-releases/2021/03/03/interim-national-security-strategic-guidance/>
- Jones, Seth G. (July 21, 2021), “A Taliban Victory Is Not Inevitable, How to Prevent Catastrophe in a Post-American Afghanistan”, Foreign Affairs, in: <https://www.foreignaffairs.com/articles/afghanistan/2021-07-21/afghanistan-taliban-victory-not-inevitable>
- Kagan, Robert (2005), “The Illusion of ‘Managing’ China”, in: <https://carnegieendowment.org/2005/05/15/illusion-of-managing-china-pub-16939>
- Kine, Phelim (2021), “China’s fears increase as U.S. troops leave Afghanistan”, in: <https://www.politico.com/newsletters/politico-china-watcher/2021/08/05/>
- Kyngge, James, Nastassia Astrasheuskaya, Sun Yu (2021), “China and Russia poised to step into the Afghanistan Gap”, in: <https://www.ft.com/content/7ceb9e3b-bd6e-43fe-bb86-80353249e6ac>
- Lim, Kevjn (September 15, 2021), “Afghanistan Is a Bigger Headache for Tehran than It Is Letting On”, Foreign Policy, in: <https://foreignpolicy.com/2021/09/15/afghanistan-iran-taliban/>
- Lukin, A., Korotich (2017), “The Asia-Pacific Alliances of the United States: Between Balancing, Neutralization and Hedging”, in: <https://www.imemo.ru/en/publications/periodical/meimo/archive/2017/4-t-61/>
- Mearasheimer, John J. (2006), “China’s Unpeaceful Rise”, Current History, 105 (690), in: <https://doi.org/10.1525/curh.2006.105.690.16>
- ----- (2001), The Tragedy of Great Power Politics, London: W.W.Norton & Company

- ----- (2017), “Donald Trump Should Embrace a Realist Foreign Policy”, in: <http://nationalinterest.org/feature/donald-trump-should-embrace-realist-foreign-policy-18502>
- ----- (2019), “Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order”, *International Security*, Vol. 43, No. 4, in: https://doi.org/10.1162/ISEC_a_00342
- Mearsheimer, John J., Stephen M. Walt (2016) “The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy”, *Foreign Affairs*, July/August 2016, in: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13>
- Rajagopalan, Rajeswari Pillai (2021), “Does AUKUS Augment or Diminish the Quad?”, in: <https://thediplomat.com/2021/09/does-aukus-augment-or-diminish-the-quad/>
- Sharan, Timor, Andrew Watkins (2021a) “All Quiet on the Eastern Front? Iran’s Evolving Relationship with an Afghanistan in Transition”, in: <http://library.fes.de/pdf-files/bueros/kabul/17342.pdf>
- Sharan, Timor, Andrew Watkins (2021b), “From Uncertainty to Strategy? Implications of the U.S. withdrawal for Afghanistan’s neighbors and key partners”, in: <http://library.fes.de/pdf-files/bueros/kabul/17927.pdf>
- Siddiqui, Sabena (2021), “Saudi Arabia seeks low key influence in Afghanistan”, in: <https://www.al-monitor.com/originals/2021/09/saudi-arabia-seeks-low-key-influence-afghanistan>
- Speers, David (2021), “The first meeting of the Quad could test Australia’s relationship with China”, in: <https://www.abc.net.au/news/2021-03-11/the-quad-leaders-meeting-china-trade-test-relationship/13234080>
- Takeyh, Ray (August 30, 2021), “Where Iran Stands on the Taliban Takeover in Afghanistan, Council on Foreign Relations”, in: <https://www.cfr.org/in-brief/where-iran-stands-taliban-takeover-afghanistan>
- The Straits Times (August 17, 2021), “Biden says Afghan quagmire would have

- helped Russia, China”, in: <https://www.straitstimes.com/world/united-states/biden-says-afghan-quagmire-would-have-helped-russia-china>
- Walt, S. M. (2001), “Beyond Bin Laden: Reshaping U.S. Foreign Policy, International Security”, Vol. 26, No. 3, Winter, in: https://www.belfercenter.org/sites/default/files/files/publication/walt_winter_01_02.pdf
- Waltz, Kenneth (2000), “Structural Realism after the Cold War”, International Security, Vol. 25, No. 1 (Summer), in: https://www.belfercenter.org/sites/default/files/files/publication/waltz_kenneth_v25n1.pdf